نوع مقاله: پژوهشی

چیستی «معنای زندگی»

زهیر بلندقامت‌پور / دکتری فلسفه تطبیقی مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی
orcid.org/ 0000-0002-7646-0770 zbolandghamat@yahoo.com
محمود فتحعلی / دانشیار گروه کلام مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی mafathali@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۱/۰۶/۲۴ https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0

چکیده

یکی از مباحث مهم در زندگی انسان معاصر، مسئله «معنای زندگی» است. لیکن در اینکه مقصود از «معنای زندگی» چیست اختلافات فراوانی وجود دارد. هدف پژوهش حاضر این است که با بررسی کاربردهای گوناگون «زندگی» و «معنا»، مقصود از ترکیب «معنای زندگی» را روشن سازد. در این مقاله به روش تحلیلی ـ توصیفی، معانی گوناگون «زندگی» و «معنا» استقرا و گفته شده که ترکیب اضافی «معنای زندگی» با کدام‌یک از این معانی سازگار است. بعضی مقصود از آن را «کارکرد زندگی» و بعضی «هدف زندگی» و بعضی دیگر «ارزش زندگی» می‌دانند. پس از توضیح این سه معنا، بیان شده که مقصود از «معنای زندگی»، «ارزش زندگی» است و مقصود از «ارزش»، «کمال» است. بعد از توضیح کمال، این واژه به دو قسم حقیقی و پنداری تقسیم و گفته شده که هر دو کمال در معنای زندگی محل بحث است. بنابراین مقصود از «معنای زندگی»، «ارزش و کمال زندگی» است، اعم از اینکه کمال واقعی باشد یا کمال پنداری.

کلیدواژه‌ها: معنای زندگی، کارکرد، هدف، ارزش، کمال حقیقی، کمال پنداری.

مقدمه

یکی از مسائل مهم که همزاد انسان بوده و در فلسفه جدید و دنیای امروز اهمیت دوچندان یافته، مسئله «معنای زندگی» است. انسان جدید در هیاهوی اندیشه‌های امروزی، دچار سرگشتگی و اضطراب شده، تا جایی که در قرن بیستم، مهم‌ترین مسئله روان‌شناسی درمان اضطراب (هوردرن، بی‌تا، ص ۸۱) و احساس تهی بودن (می، ۱۳۹۶، ص ۱۴،۱۹و۲۶) بشر بوده است. از سوی دیگر، وجود خدا انکار گردیده و یا در ربوبیت او در این عالم تردید شده است. از سوی دیگر، بلاها و مصیبت‌ها از هر سو انسان را احاطه کرده، لحظه‌ای او را رها نمی‌کند. در این میان انسان جدید خود را تنها و بی‌یاور می‌بیند و معنایی برای زندگی خود نمی‌یابد و دچار یأس و پوچی می‌گردد.

درباره چیستی «معنای زندگی» کتب و مقالات متعددی نگاشته شده است. از دقیق‌ترین و اولین مباحث مطرح شده، مقاله «معنای زندگی» در کتاب ***تبیین‌های فلسفی***، نوشته *رابرت نوزیک* (۱۹۸۱) است.

همچنین *مصطفی ملکیان* در درسگفتاری که در سال ۱۳۸۲ در دانشگاه «تربیت تدریس» بیان کرده ـ و جزوه درسی ایشان در فضای مجازی منتشر شده ـ به تفصیل، چیستی معنای زندگی را مطرح کرده است. لیکن ایشان معنایی بیش از آنچه *نوزیک* گفته، بیان نکرده است.

بیات در کتاب ***دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی*** (۱۳۹۰) نیز همین معنا را بیان کرده است.

مجله ***نقد و نظر*** در چهار شماره (۲۹،۳۰،۳۱و۳۲) خود به شکل مستقل «معنای زندگی» را تبیین کرده است. مقالات این مجموعه ـ که می‌توان آنها را مهم‌ترین مباحث مطرح‌شده درباره «معنای زندگی» در ایران اسلامی دانست ـ ترجمه‌ای از مهم‌ترین دیدگاه‌های غربی در خصوص این مسئله و یا نقدی است که مطابق مبانی اسلامی بر این دیدگاه‌ها وارد شده است. این مقالات مستقیماً به چیستی معنای زندگی نپرداخته‌اند، اما از لابه‌لای مباحث مطرح‌شده، می‌توان مقصود هر نویسنده را از معنای زندگی استخراج نمود. لیکن به نظر می‌رسد این کتب و مقالات با تمام تلاشی که انجام داده‌اند، معنای زندگی را به درستی تحلیل نکرده‌اند و در نتیجه پاسخی که به این پرسش داده‌اند نیز صحیح نیست.

بنابراین لازم است مقصود از «معنای زندگی» به دقت بیان شود تا بتوان جوابی صحیح به این پرسش مهم انسانی داد. در این مقاله با استقرای کاربردها و استعمالات «زندگی» و «معنا»، گفته شده که مقصود از «معنای زندگی»، «ارزش زندگی» است و با تحلیل مفهوم «ارزش»، بر این نکته تأکید شده که ارزش صرفاً به معنای مطلوبیت نیست، بلکه ارزش به معنای «کمال» به‌کار رفته است، اعم از کمال حقیقی یا پنداری. پس با سؤال از چیستی معنای زندگی، ابتدا مفاهیم «معنا» و «زندگی» به روشنی تبیین می‌شوند، سپس مقصود از «معنای زندگی» مشخص خواهد شد.

بررسی مفاهیم بحث

الف. معنای «معنا»

«معنا» و معادل انگلیسی آن، یعنی «meaning» لفظی مشترک و دارای کاربردهای متفاوتی است. البته بیشتر این کاربردها در زبان انگلیسی آمده و به سبب گرته‌برداری، وارد زبان فارسی شده است (ملکیان، ۱۳۸۲، ص ۴۷). کاربرد غالب «معنا» ـ که به نظر می‌رسد در بیشتر زبان‌ها و ازجمله زبان فارسی و انگلیسی در ابتدا برای این معنا وضع شده ـ در باب کاربردهای زبانی و کلامی است.

هنگامی‌که انسان از ارتباط با دیگران سخن می‌گوید، اصواتی از دهانش خارج می‌شود که مقصودش را به شنونده انتقال می‌دهد. صوت موجب می‌شود شنونده به معنایی که مقصود گوینده است، پی ببرد. این انتقال هنگامی رخ می‌دهد که شنونده به صدور لفظ از متکلم و وضع لفظ برای معنا، علم داشته باشد. علم منطق این انتقال را نوعی «دلالت» می‌نامد. این دلالت° ذاتی و حقیقی نیست، بلکه وابسته به وضع و قرارداد است. معنایی که به ذهن شنونده خطور می‌کند وابسته به این است که فردی خاص یا جامعه، لفظ را در برابر چه معنایی قرار داده باشند. پس هنگامی که گفته می‌شود: «شیر یعنی حیوانی درنده»، منظور این است که این صوت به سبب علم شنونده به وضع لفظ برای معنا، مقصود گوینده را آشکار می‌کند. با اختراع خط، این نحوه دلالت، به دلالت نوشته بر معنای مدنظر نویسنده نیز سرایت کرد. بدین صورت، «صوت» وجود لفظی و «نوشته» وجود کتبی چیزی شد که مقصود و منظور متکلم و نویسنده است. در این کاربرد، امری قراردادی ـ لفظ یا نوشته ـ از امری حقیقی حکایت می‌کند.

غیر از این کاربرد، «معنا» کاربردهای دیگری نیز پیدا کرد. در این کاربردها شرط حقیقی یا اعتباری بودن دالّ و مدلول حذف شد و به دلالت هر چیزی بر چیزی دیگر «معنا» اطلاق شد. بنابراین، در دیگر کاربردها و معانیِ «معنا»، امری خاص بر امری دیگر دلالت می‌کند و آن را نشان می‌دهد. البته این معانی همه استقرایی است و ممکن است در تطورات بعدی، معانی جدید و متفاوتی از این هسته معنایی پیدا شود.

معانی و استعمالات «معنا» از این قرار است (نوزیک، ۱۹۸۱، ص ۵۷۴):

۱. کاربردهای زبانی و کلامی

می‌توان ادعا کرد که وضع اولیه «معنا»، در استعمالات کلامی و زبانی (یعنی دلالت وضعی) لفظی و کتبی است. هنگامی که لفظ یا نوشته‌ای برای حکایت از معنایی اعتبار می‌شود، معنای لفظ یا نوشته، همان حقیقتی است که مقصود گوینده یا نویسنده است. برای مثال، در جملات زیر «معنا» ناظر به مباحث زبانی ـ اعم از ملفوظ و مکتوب ـ است: «معنای شیر، حیوان مفترس است». «شیر و اسد هم‌معنا هستند». «انسان و اسب به یک معنا به‌کار نمی‌روند» (نوزیک، ۱۹۸۱، ص ۵۷۴؛ ملکیان، ۱۳۸۲، ص ۵۱و۵۲؛ بیات، ۱۳۹۰، ص ۵۴).

۲. دلالت وضعی غیرلفظی

در علم منطق «دلالت» را به ذاتی، طبعی و وضعی تقسیم می‌کنند (رازی، ۱۳۸۴، ص ۸۳). دلالت وضعی خود می‌تواند لفظی یا غیرلفظی باشد. یکی دیگر از استعمالات «معنا»، در دلالت‌های وضعی غیرلفظی است. برای مثال گفته می‌شود: «معنای چراغ قرمز، لزوم توقف قبل از تقاطع است». درواقع چراغ راهنمایی و رانندگی برای برقراری نظم و چراغ قرمز برای نشان دادن لزوم توقف قبل از تقاطع اعتبار شده است. پس دلالت چراغ قرمز ذاتی نیست، بلکه وضعی و قراردادی است. همچنین خود چراغ قرمز از مقوله الفاظ و نوشته نیست. بنابراین، دلالت چراغ قرمز بر لزوم توقف، دلالت وضعی غیرلفظی است.

به نظر می‌رسد کاربرد اول و دوم «معنا» مشترک لفظی نیست. در هر دو، دلالت وضعی مدنظر است، اما به سبب اهمیت دلالت‌های زبانی، از یکدیگر تفکیک شده‌اند.

۳. ارتباط علّی ـ معلولی خارجی

رابطه علت و معلول‌های خارجی، رابطه‌ای ذاتی و غیرقراردادی است. هنگامی‌که علت تامه تحقق دارد، معلول نیز متحقق است و بعکس. ازاین‌رو، با علم به یکی، به دیگری نیز می‌توان علم یافت. علم به علت می‌تواند دالّ بر وجود معلول باشد، و علم به معلول بر وجود علت دلالت می‌کند: «أن العلم بالعلة المعيّنة يوجب العلم بالمعلول المعيّن و أما العلم بالمعلول المعيّن فلايوجب إلا العلم بالعلة المطلقة لا بخصوصيتها» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۶۳؛ ج ۳، ص ۳۸۷). نه‌تنها در علل حقیقی، حتی در علل اعدادی نیز با علم به معلول، می‌توان به تحقق علت اعدادی در زمان حدوث معلول پی برد. این دلالت‌ها، دلالت‌هایی ذاتی و غیرقراردادی هستند. در این‌گونه دلالت‌های ذاتی نیز می‌توان از کلمه «معنا» استفاده کرد، هم در جانب معلول و هم در جانب علت:

در جانب معلول: «وجود دود، به معنای وجود آتش است».

در جانب علت: «این رفتار به معنای اعلان جنگ است»؛ «انتشار گاز، به معنای انفجار است».

۴. ارتباط علّی ـ معلولی تحلیلی

در علیت خارجی، علت و معلول وجود جداگانه‌ای از یکدیگر دارند؛ اما ممکن است علت و معلول وجود جداگانه‌ای از یکدیگر نداشته باشند. هنگامی‌که دو معنا متوقف بر یکدیگر باشند اما وجود جداگانه‌ای از هم نداشته باشند، علیت تحلیلی تحقق می‌یابد (بلندقامت‌پور، ۱۳۹۳، ص ۸۳و۸۴؛ نبویان، ۱۳۹۵، ج ۳، ص ۱۴۶ـ۱۶۶). برای مثال، اجزای ماهیت° علت تحلیلی برای ذات ماهیت، و ذات ماهیت° علت تحلیلی برای لوازم ذات است. ناطقیت علت تحلیلی برای انسانیت، و انسانیت علت تحلیلی برای ضحک است. در این نوع علیت نیز هریک از علت و معلول می‌تواند دالّ بر دیگری باشد: «ناطق بودن یک موجود، به معنای انسان بودن آن است». در اینجا، «انسانیت» و «ناطقیت» از حیث زبانی دارای معنای واحدی نیستند، اما ناطقیت علت تحلیلی برای انسانیت انسان است.

۵. درس عبرت

«درس گرفتن» یا «عبرت گرفتن» یکی دیگر از معانی «معنا» است. «داستان حضرت یوسف﵇ به این معناست که عزت و ذلت انسان تنها به دست خداست»؛ یعنی درسی که انسان از این داستان می‌گیرد این است که عزیز شدن و ذلیل شدن به دست خداست و تنها باید به او تکیه کرد، نه به بندگان او. در این کاربرد، مقصود از «معنا»، درسی است که از یک شیء گرفته می‌شود.

۶. هدف

از دیگر معانی که برای «معنا» برمی‌شمارند، «هدف» است؛ مانند «معنای تحریم، تسلیم ایران در برابر امریکاست»؛ یعنی هدف از تحریم، تسلیم ایران است.

نکته‌ای که باید به آن توجه شود این است که «هدف» به دو معنا به‌کار می‌رود:

گاهی منظور از «هدف» نتیجه‌ای است که یک فعل به آن منتهی می‌شود. هر حرکتی دارای سمت و جهت خاصی است. به نقطه پایان حرکت «نتیجه»، «غایت» و یا «هدف» اطلاق می‌شود. در فلسفه اسلامی، این امر را «غایت» یا «ما ینتهی الیه الحرکه» می‌نامند. در عرف برای این معنا، معمولاً «نتیجه» به‌کار می‌رود.

معنای دیگر «هدف» مقصود و نیتی است که فاعل برای رسیدن به آن مقصد، فعل را انجام می‌دهد. درواقع غرض شخص، هدف او از انجام فعل است، به‌گونه‌ای‌که اگر این قصد و غرض را نداشت، فعل توسط او انجام نمی‌شد. غرضی که فاعل برای رسیدن به آن، فعل را انجام می‌دهد «علت غایی»، «هدف» و «ما لأجله الفعل» نامیده می‌شود.

هنگامی یک فعل دارای علت غایی است که فاعل از روی علم و اراده افعالش را انجام دهد. اگر فاعل افعالش را بی‌علم و اراده انجام دهد، دارای علت غایی و هدف نیست، گرچه به معنای اول می‌تواند دارای هدف و غایت به معنای «مقصد حرکت» باشد. نتیجه یا غایت، نقطه آخر حرکت است، چه مقصود فاعل باشد یا غیر آن. در مقابل، هدف مقصود فاعل است، چه به آن برسد یا نرسد. به عبارت دیگر، غایت برای فعل است و علت غایی برای فاعل. غایت بعد از اتمام حرکت و فعل حاصل می‌شود، اما علت غایی قبل و حین فعل. غایت امری عینی و خارجی است، اما علت غایی امری درون وجود فاعل. غایت مقصد فعل است و علت غایی مقصود فاعل. هر حرکتی غایتی دارد، اما علت غایی تنها در فاعل‌های علمی و ارادی است. در حقیقت، علت غایی محبت فاعل است نسبت به غایت که به خاطر رسیدن به آن، فعل را انجام می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، درس ۳۹، ص ۱۰۶ـ۱۱۰).

«زندگی» ـ اعم از زندگی انسان، حیوان و حتی نبات ـ به‌معنای اول، می‌تواند غایت داشته باشد. هنگامی که فاعل [فاعل علمی یا غیرعلمی] فعلی انجام می‌دهد، نتیجه کار° غایتی است که فعل در آنجا پایان می‌یابد. اما این معنا در مبحث «معنای زندگی» مقصود نیست؛ زیرا اولاً، اختصاصی به موجودات جاندار ندارد و حتی گیاهان و جمادات نیز دارای غایت به این معنا هستند. ثانیاً، علم و آگاهی در آن دخالت ندارد، درحالی‌که معنای زندگی با علم

و آگاهی حاصل می‌شود. ثالثاً، هر حرکتی دارای غایت است (طباطبائی، ۱۴۲۴ق، المرحلة التاسعه، الفصل الثالث، ص ۲۵۴). اما در بحث «معنای زندگی» ممکن است یک زندگی بی‌معنا و پوچ باشد.

زندگی ـ چنان‌که بعد توضیح داده خواهد شد ـ خود امری دارای علم و اراده نیست. بنابراین مقصود از «معنای زندگی» معنایی است که شخص دارای زندگی با اراده و آگاهی آن را انتخاب می‌کند و با آن، زندگی خویش را معنا می‌بخشد. بنابراین، یکی از معانی «معنا» که در بحث «معنای زندگی» می‌تواند مدنظر باشد، «علت غایی» است؛ یعنی انسان‌ها به نحو مجموعی یا به نحو شخصی، چه هدف و غایتی از زندگی دارند؟ در بحث چیستی «معنای زندگی» دوباره به این مسئله بازمی‌گردیم.

۷. ارزش

یکی دیگر از کاربردهای معنا، «ارزش» (valu) است. برای مثال، وقتی گفته می‌شود: «خرید طلا در دوران کاهش ارزش پول ملی امری معنادار است»، یعنی ارزشمند است. همچنین در جمله «برای رسیدن به هدف اخلاقی، راستگویی امری معنادار است»، «معنا» به معنای «ارزش» به‌کاررفته است. «ارزش» به معنای «کمال» است و باقی معانی که برای ارزش ذکر شده، به کمال رجوع می‌کند.

۸. کارکرد

یکی دیگر از معانی «معنا»، «کارکرد و فایده» است. نقش و تأثیر یک شیء در امور بیرون از آن، «کارکرد یا فایده» نامیده می‌شود. به عبارت دیگر، تأثیر و نقش یک شیء در مجموعه‌ای بزرگ‌تر از خودش، «کارکرد» آن است (ملکیان، ۱۳۸۲، ص ۷۶؛ بیات، ۱۳۹۰، ص ۵۶ـ۵۷). هنگامی‌که گفته می‌شود: «معنای درخت در طبیعت چیست؟» یعنی از کارکرد و فایده درخت در طبیعت سؤال شده است. پس هنگامی این مفهوم انتزاع می‌شود که یک شیء با مجموعه‌ای بزرگ‌تر از خود سنجیده شود و نقشی در آن داشته باشد. ازاین‌رو، می‌توان گفت:

اولاً، تا وقتی شیء با مجموعه‌ای بزرگ‌تر از خود مقایسه نشود مفهوم «کارکرد» انتزاع نمی‌شود.

ثانیاً، کارکرد نقشی است که شیء در مجموعه بزرگ‌تر دارد. پس اگر یک شیء هیچ تأثیری در یک مجموعه نداشته باشد در آن مجموعه بدون کارکرد خواهد بود.

ثالثاً، لزومی ندارد که شیءِ دارای کارکرد، دارای علم و اراده هم باشد. اگر شیء بدون علم و اراده در مجموعه‌ای بزرگ‌تر از خود مؤثر باشد، دارای کارکرد است. بنابراین، از کارکرد اجزای اتومبیل در مجموعه آن نیز می‌توان سخن گفت.

رابعاً، شیء واحد می‌تواند جزء مجموعه‌های متعددی باشد و در هریک نقش و کارکردی خاص داشته باشد.

خامساً، خداوند متعال خالق عالم است، اما با این حال، یکی از موجودات عالم هستی است. پس خداوند نیز نسبت به کل هستی دارای نقش و کارکرد است. بله، اگر کسی به خدای نامتعین معتقد باشد و خدا را امری جدا و

برتر از عالم نداند، در نظر او خدا یعنی: کل عالم هستی، و این مجموعه چون خودش جزء مجموعه بزرگ‌تری نیست، دارای کارکرد هم نیست.

سادساً، عالم ماده بخشی از عالم هستی است. پس می‌توان از کارکرد عالم ماده در مقایسه با کل جهان هستی پرسش کرد. اما اگر کل جهان هستی ـ اعم از واجب و ممکن، مادی و مجرد، ثابت و متغیر ـ یکجا و به صورت مجموعه‌ای واحد لحاظ شود، سؤال از کارکرد این مجموعه بی‌معناست.

نکته‌ای که اینجا باید بدان توجه شود این است که برای انتزاع مفهوم «کارکرد» نیازی به وجود و تحقق مجموعه بزرگ‌تر نیست، بلکه اگر مجموعه بزرگ‌تر مفروض گرفته شود، می‌توان از کارکرد شیء در مقایسه با کل مفروض بحث کرد. حال اگر یک مجموعه در حال تکامل باشد و به سوی مقصدی روان، نسبت به مقصدی که خودش به سوی آن روان است، دارای کارکرد و فایده خواهد بود.

با توجه به مطالب ذکرشده، مقصود از «کارکرد زندگی» سؤال از نقش و فایده نوع انسان یا فردی از افراد انسان در عالم است؛ یعنی نوع یا فرد انسانی چه نقشی در جهان می‌گذارد و بود و نبودش چه تأثیری در دیگر اشیا دارد؟

ب. معنای «زندگی»

«زندگی یا حیات» در فلسفه و زیست‌شناسی معانی متفاوتی دارند. در زیست‌شناسی به موجودی دارای حیات گفته می‌شود که دارای تغذیه، تولیدمثل و رشد باشد. بنابراین، همه انواع گیاهان و حیوانات، زنده محسوب می‌شوند. مطابق این معنا، خداوند و مجردات، موجود زنده محسوب نمی‌شوند.

در فلسفه اسلامی موجودی که علم دارد و افعالش را با علم و اراده انجام می‌دهد، «حی» خوانده می‌شود (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۱۷؛ سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱۷؛ صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۴۱۳). اگر موجودی افعالش را از روی علم و اراده انجام دهد، به طریق إنّی کشف می‌شود که چنین موجودی دارای حیات است. مفهوم «حیات» مفهومی فلسفی است که مابازای خارجی ندارد، اما منشأ انتزاع عینی و خارجی دارد. منشأ انتزاع این مفهوم موجودی است که افعالش را آگاهانه و با اختیار خود انجام می‌دهد. بنابراین مطابق علوم متعارف ما، جمادات و گیاهان دارای حیات نیستند؛ اما حیوانات، نفوس انسانی، جواهر مجرد ـ تام باشد یا ناقص ـ ملائکه و خداوند متعال دارای حیات هستند.

مقصود از مبحث «معنای زندگی» صرفاً بحث از معنای تولیدمثل، تغذیه و رشد نیست. پس معنای فلسفی حیات مدنظر است، گرچه به تبع بحث از معناداری زندگی، از معناداری افعالی مانند تولیدمثل و تغذیه نیز می‌توان پرسش کرد. پرسش از معنای زندگی سؤالی عام است و می‌تواند حیات همه موجوداتی را که به معنای فلسفی حیات دارند، شامل شود. به عبارت دیگر، عنوان بحث عام است و قابلیت آن را دارد که معنای زندگی همه موجودات دارای حیات ـ حتی خداوند و ملائکه ـ را شامل شود. اما اصطلاح «معنای زندگی» تنها

به بحث از معنای زندگی انسانی می‌پردازد و شامل دیگر موجودات نمی‌شود. بنابراین، بحث از «معنای زندگی» تنها شامل معنای زندگی انسان می‌شود و دیگر موجودات حی را دربر نمی‌گیرد.

ج. معنای «معنای زندگی»

اکنون با روشن شدن معنای «معنا» و «زندگی»، می‌توان مقصود از ترکیب اضافی «معنای زندگی» را بیان کرد. با توجه به اینکه مقصود از «زندگی»، زندگی به معنای فلسفی است، از میان معانی هفتگانه «معنا»، تنها سه معنای «کارکرد»، «ارزش» و «هدف» می‌تواند مقصود باشد. پس مقصود از «معنای زندگی»، یا کارکرد زندگی انسانی است، یا هدف زندگی انسانی و یا ارزش زندگی انسانی. ازاین‌رو، لازم است هر سه معنا (کارکرد زندگی، هدف زندگی و ارزش زندگی) بررسی گردد تا معلوم شود آیا بحث «معنای زندگی» شامل هر سه حیطه می‌شود یا خیر.

کارکرد زندگی

گفته شد که مقصود از «کارکرد» نقشی است که یک موجود در مقایسه با مجموعه‌ای گسترده‌تر از خود ایفا می‌کند. بنابراین «کارکرد زندگی انسانی» نقش و فایده‌ای است که انسان در عالم دارد. وجود او چه تأثیری و نبود او چه نقص و خللی در عالم ایجاد می‌کند؟ آیا وجود انسان کمالی بر کمالات عالم می‌افزاید یا کمالی از کمالاتش را می‌کاهد و یا هیچ تأثیری در عالم ندارد؟ اگر انسان تأثیری در عالم دارد، این تأثیر تا چه حد و در چه بعدی از ابعاد عالم است. در این بحث، هم می‌توان از کارکرد زندگی نوع انسانی و هم از کارکرد زندگی فردی خاص در عالم طبیعت یا کل جهان هستی پرسش کرد. البته هنگامی پرسش از کارکرد زندگی فرد انسانی صبغه علمی و فلسفی پیدا می‌کند که آن شخص تأثیری عظیم در عالم انسانی یا طبیعی یا عوالم معنوی داشته باشد.

در هر صورت، بحث از کارکرد زندگی انسانی خاص و یا بحث از کارکرد زندگی نوع انسان، خارج از مقصود ما در بحث از معنای زندگی است. مقصود از «معنای زندگی» معنایی است که زندگی انسان را از پوچی بیرون بیاورد و به زندگی او معنا ببخشد. صرف اینکه انسان در عالم تأثیر و کارکردی دارد، نمی‌تواند موجب معنا برای زندگی انسان شود.

انسان بداند یا نداند، یکی از موجودات زنده است که فایده‌ای برای عالم ماده و یا کل عالم هستی دارد. صرف دانستن، نمی‌تواند زندگی فرد یا نوع را از پوچی حقیقی درآورد و به آن معنای حقیقی ببخشد. بنابراین بحث از کارکرد زندگی، خارج از مقصود مبحث معنای زندگی است. بله، دانستن کارکردهای معنای زندگی و تلاش در جهت تحقق بیشتر آن، می‌تواند هدف شخصی یا نوعی انسان قرار گیرد و زندگی او را از پوچی درآورد. اما این معنا داخل در هدف و ارزش زندگی است و مستقیماً با بحث کارکرد زندگی مرتبط نیست.

هدف زندگی

گفته شد که مقصود از «هدف» چیزی است که مطلوب و محبوب انسان باشد و برای رسیدن به آن کاری انجام دهد. از وجوه گوناگونی می‌توان هدف زندگی انسان را بررسی کرد. در این بخش باید مشخص شود کدام‌یک از این وجوه داخل در بحث معنای زندگی انسان است:

یک. معنای زندگی انسان به معنای هدف خداوند از زندگی انسان

گاهی مقصود از «هدف زندگی» انسان این است که بر فرض وجود خالق حکیم برای انسان و جهان، هدف خالق از خلقت جهان به شکل عام و انسان به صورت خاص چیست؟ این سؤال گرچه در مباحث کلامی و فلسفی مهم است، اما هنگامی می‌تواند معنابخش زندگی انسان باشد که انسان نیز این امر را در نظر گرفته باشد و برای محقق کردن آن تلاش کند. ازاین‌رو، اگر انسان این هدف را لحاظ کرده باشد ذیل بحث «هدف انسان» می‌گنجد، و اگر لحاظ نکرده باشد این بحث نمی‌تواند معنابخش زندگی او باشد. اهمیت این بحث در شناخت کمال و هدف واقعی انسان است. برای شناخت کمال حقیقی و کمال‌پنداری انسان، شناخت هدف خداوند ـ هدف فعل مدنظر است، نه هدف فاعل ـ اهمیت زیادی دارد.

بنا بر نظریه فلاسفه و الهیدانان مسلمان، خداوند متعال فاعلی است کامل و مطلق که امکان ندارد کمالی به کمالات بی‌نهایتش افزوده شود. بنابراین فاعل مستکمل نیست و هدف او از افعالش حب کمال مفقود نیست. او به سبب کمال مطلق بودن، به خود و افعال خود علم ذاتی دارد. لازمه علم به ذات و افعال در رتبه ذات، حب ذات و حب کمالاتی است که از لوازم ذات محسوب می‌شود. هدف او از خلقت جهان، حب ذات بی‌نهایت و مطلقش است و انجام افعال هیچ نفعی به او نمی‌رساند. این هدف در هر حال محقق است و ارتباط مستقیمی با خواست و اراده انسان ندارد. حب ذات و حب کمال موجود و لوازم آن، هدف خداوند از انجام فعلش به‌شمار می‌آید. به این معنا، خداوند متعال هیچ هدفی بیرون از ذات خود ندارد. اما خود فعل می‌تواند هدفمند و دارای غایت باشد. به این معنا، خود فعل دارای غایت و هدف است. این هدف ـ درواقع ـ غایتی است که فعل به آن منتهی می‌شود و در مراحل وجود این جهانی‌اش، به آن غایت می‌رسد.

در نظام احسن، هر فعل دارای کارکرد و جایگاهی خاص در عالم است. در این صورت، وجود جهان و موجودات آن ـ اعم از وجود موجودات جاندار یا بی‌جان، انسان‌ها یا غیرانسان‌ها ـ دارای هدف و معنادار است. خداوند عالم، قادر و حکیم از خلقت عالم هدفی دارد و این هدف ضرورتاً محقق می‌شود. این هدف، همان هدف فعل است، نه هدف فاعل؛ زیرا بیان شد که درباره خداوند متعال، هدف فاعل امری بیرون از ذات بسیط الهی نیست. بنابراین کل عالم ـ هم به شکل عام مجموعی و هم عام استغراقی ـ هدفمند و معنادار است. به این معنا، از وجود ذره‌ای غبار تا وجود ستاره‌ها، کهکشان‌ها و هرچه در آنهاست، بامعنا و هدفمند است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۵۵ـ۵۸). پس زندگی همه انسان‌ها ـ اعم از مؤمن یا کافر، به پوچی رسیده یا نرسیده ـ بامعنا خواهد بود.

اما این معنا مستقیماً با بحث «معنای زندگی» مرتبط نیست. گفته شد که مقصود از «معنای زندگی» معنایی است که زندگی انسان را از پوچی درآورد. آنچه با بحث معنای زندگی مرتبط است این است که آیا هدف الهی می‌تواند مورد خواست و اراده انسان قرار گیرد؟ و آیا این هدف الهی می‌تواند معنابخش زندگی انسان باشد یا خیر؟ این معنا باید ذیل «هدف انسان» بحث شود، نه هدف الهی. به عبارت دیگر اگر مقصود از «معنای زندگی» چیزی است که موجب جلب رضایت الهی شود، و انسان به دنبال تحقق آن باشد، ذیل مبحث «هدف و ارزش زندگی انسان» باید از آن بحث شود.

از جهتی دیگر نیز می‌توان به بحث هدف الهی نگریست. خداوند متعال فاعل طولی و علةالعلل وجود عالم، از جمله انسان است. بنابراین، هدف فاعل اعلا هدف برای مادون نیز هست. حیات انسان از جهتی که انسان فاعل مباشر افعالش باشد، هدف خاصی دارد. اما هدف فاعل غیرمباشر (یعنی خداوند) نیز در هدفداری و معناداری می‌تواند مطرح شود. توجه به این نکته مهم است که انسان و افعال او می‌توانند دارای فاعل‌های طولی متفاوتی باشند. در بحث «معناداری زندگی انسان» باید تحلیل شود که هدف و علت غایی کدام‌یک از فاعل‌ها ملاک معناداری است؟ به نظر می‌رسد آنچه در باب معنای زندگی مدنظر است، معناداری زندگی انسان از دید خود او و به شکل هنجاری موردنظر است.

دو. معنای زندگی به معنای هدف نوع بشر از زندگی

گاهی مقصود از «معنای زندگی انسان» هدف زندگی نوع بشر از زندگی است؛ یعنی این سؤال مطرح است که انسان از جهتی که نوع واحدی در عالم است، آیا برای حیات این نوع° هدف و معنایی متصور است یا نه؟ این معنا از جهتی با کارکرد و از جهتی دیگر با هدف خداوند مرتبط است. از جهت کارکرد، این سؤال مطرح است که حیات نوع بشر چه کارکردی در کل عالم هستی دارد؟ از جانب هدف خداوند نیز بحث از این است که زندگی نوع بشر در راستای تحقق هدف الهی است یا نه؟ آیا اراده انسان‌ها می‌تواند در تحقق اراده و هدف الهی خللی ایجاد کند یا خیر؟

به نظر می‌رسد این بحث نیز ارتباط مستقیمی با بحث «معنای زندگی» ندارد. گرچه ممکن است کل زندگی نوع بشر در راه رسیدن به هدف و غایتی باشد و یا تأثیر و کارکردی در کل عالم داشته باشد، اما این هدفدار بودن زندگی مجموع نوع بشر نمی‌تواند زندگی تک‌تک افراد بشر را هدف‌دار و معنادار کند.

علاوه بر این، «نوع بشر» امری حقیقی و عینی نیست، بلکه مفهومی است کلی و دارای مصادیق گوناگون. بنابراین نمی‌توان هدف واحدی را به این امر انتزاعی و ذهنی نسبت داد، مگر اینکه همه افراد بشر به نحو عام استغراقی خواستار امری واحد باشند. در این صورت نیز هدف از زندگی بشر، گرچه مفهوم واحدی دارد، اما وحدتش وحدت بالعموم است که به تعداد افراد بشر مصداق دارد و متکثر است.

سه. معنای زندگی انسان به معنای هدف شخص خاص از زندگی

انسان موجودی است که افعالش را از روی علم و اختیار انجام می‌دهد. چنین موجودی برای انجام افعال خود، علاوه بر علت فاعلی و قابلی، نیازمند علت غایی نیز هست. «علت غایی» همان هدفی است که فاعل به خاطر دوست‌داشتنش دست به انجام فعل می‌زند. پس هر فاعل مختاری در افعال اختیاری خود دارای علت غایی و هدف است. اعمال اختیاری انسان نیز این قاعده مستثنا نیست و هر فعل اختیاری انسان دارای هدف و علت غایی است. به این معنا، هیچ فعلی از افعال اختیاری انسان بدون هدف و بدون معنا نیست.

بااین‌همه، به نظر می‌رسد این نیز مقصود از بحث «معنای زندگی» نیست؛ زیرا همه انسان‌ها و همه افعال اختیاری آنها دارای هدف و معناست. در این کاربرد، فقط هنگامی می‌توان از بی‌معنایی و بی‌هدفی صحبت کرد که فرد انسانی هیچ فعلی انجام ندهد. در این صورت انسان هیچ فعلی را ـ حتی افعال اختیاری حیاتی، مثل خوردن و آشامیدن ـ انجام نمی‌دهد و به مرگ او منجر خواهد شد. گرچه زندگی چنین شخصی بی‌معناست، اما بی‌معنایی منحصر در این مورد نادر نیست.

آنچه در بحث هدف زندگی معمولاً «بی‌معنایی» خوانده می‌شود شامل دو موضوع می‌شود: بی‌معنایی واقعی و احساس بی‌معنایی. «بی‌معنایی واقعی» جایی است که هدف شخص ارزش واقعی نداشته باشد و موجب کسب کمالات حقیقی او نشود یا از کمالات او بکاهد، اعم از اینکه خود شخص متفطن به این امر باشد یا نه. احساس بی‌معنایی هنگامی رخ می‌دهد که شخص هدف زندگی را بی‌ارزش و غیرمطلوب بداند، اعم از آنکه واقعاً زندگی‌اش بی‌ارزش باشد یا به اشتباه آن را بی‌معنا قلمداد کند. بین این دو معنا، رابطه عموم و خصوص من‌وجه برقرار است. محل اتفاق جایی است که انسان زندگی‌اش را بی‌معنا می‌داند و هدف او نیز دارای ارزش واقعی نیست. وجه افتراق از جانب احساس بی‌معنایی، جایی است که شخص زندگی‌اش را پوچ و هدفش را بی‌ارزش می‌شمارد، اما ـ درواقع ـ هدفش دارای ارزش واقعی است، لیکن خودش به آن جهل دارد. وجه افتراق از جانب بی‌معنایی واقعی آنجاست که شخص اهداف خود را ارزشمند و معنادار می‌داند، اما ـ درواقع ـ موجب سقوط و نقص او می‌شود. در احساس بی‌معنایی، ممکن است شخص زندگی‌اش را مطلقاً دارای معنا و هدف نداند و یا هدف را کم‌ارزش و بی‌اهمیت بداند. در هر دو حالت احساس بی‌معنایی و پوچی به وجود می‌آید.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بحث «هدف» با بحث «ارزش» ارتباطی وثیق دارد. هرجا مقصود از «معنای زندگی» هدف زندگی است، باید به نحوی از ارزش نیز بحث شود. هر هدفی برای فاعل آن هدف، کمال و ارزشمند محسوب می‌شود. تا فاعل فعل اختیاری امری را کمال نداند، آن را برای خود هدف قرار نمی‌دهد. بنابراین، چون کمال دانسته شده، هدف قرار گرفته است. البته ممکن است در شناخت کمال، اشتباه کرده باشد و امری را که کمال نیست یا موجب نقص است، کمال یا علت کمال به حساب آورده باشد. در این

صورت، هدف، تنها ارزش پنداری و غیرواقعی دارد. درصورتی‌که هدف دارای ارزش واقعی باشد و حقیقتاً کمال آن موجود باشد، کمال و ارزش حقیقی دارد.

از جانب دیگر، اگر امری کمال باشد یا موجب کمال شود شایسته است که هدف افعال اختیاری قرار گیرد و با اختیار، به دست آورده شود. ازاین‌رو، دارای ارزش شأنی است، گرچه هیچ کس به کمال بودن آن واقف نباشد و به آن دست پیدا نکند. بنابراین، هر هدفی چون دارای ارزش و کمال است ـ کمال حقیقی یا پنداری ـ موجب خواست فاعل مختار است، نه بعکس. بنابراین بحث از هدف شخصی انسان‌ها نیز به بحث از کمال و ارزش برمی‌گردد.

ارزش زندگی

می‌توان گفت: مهم‌ترین کاربرد معنای زندگی «ارزش زندگی» است. حتی می‌توان مدعی شد: دیگر معانی محل بحث و مناقشه در معنای زندگی، ذیل «ارزش» مطرح می‌شوند. به اجمال اشاره شد که مقصود از «ارزش»، «کمال» است. وجود انسانی دارای دو دسته کمالات است: کمالات غیراختیاری و کمالات اختیاری.

«کمالات غیراختیاری» کمالاتی هستند که در نوع انسان یا فردی از افراد انسان وجود دارند و خواست او در تحقق آن کمال هیچ دخالتی ندارد؛ مانند قوه بینایی که کمالی برای انسان است و خواست انسان این کمال را محقق نکرده و بلکه بسیاری از افراد انسان دارای این قوه هستند. در مقابل، بعضی دیگر از انسان‌ها از این کمال محرومند و نابینا.

«کمالات اختیاری انسانی» کمالاتی هستند که تنها به وسیله استفاده از قوه اختیار برای انسان حاصل می‌شوند. ایمان و عمل صالح کمالاتی اختیاری هستند که با اراده و خواست انسان حاصل می‌شوند.

«کمالات غیراختیاری» داخل در بحث معنای زندگی نیستند؛ زیرا بودنشان ـ گرچه کمال است ـ اما کمال اختیاری نیست و نبودنشان نیز گرچه نقص است، اما نقص اختیاری نیست. کمالات اصلی انسانی که ملاک انسانیت انسان و وجه ممیز او از دیگر موجودات است، کمالات اختیاری انسانی است.

بنابراین، مقصود از «ارزش زندگی» کمال اختیاری زندگی و صیرورت به سمت این کمال است. تا جایی که زندگی فرد انسانی دارای کمال واقعی یا پنداری باشد، زندگی‌اش دارای معنای واقعی یا پنداری است. اما اگر زندگی او در مسیر رسیدن به کمال حقیقی انسانی نباشد، زندگی‌اش پوچ و بی‌معناست. میان معناداری واقعی و معناداری پنداری تفاوت بسیاری وجود دارد. برای تمایز میان این دو، باید به تمایز میان شیء واقعی و علم به شیء واقعی توجه داشت.

انسان به دنبال شناخت واقع است، اما در این شناخت ممکن است واقع را نشناسد، بلکه دچار جهل مرکب شده و آنچه را غیرواقعی است واقعی بپندارد. بنابراین ممکن است زندگی دارای کمال باشد، اما صاحب حیات به آن جهل داشته باشد؛ و یا زندگی شخص بی‌معنا و در مسیر سقوط باشد، اما به اشتباه آن را دارای معنا و مطلوب بداند. به عبارت دیگر، باید میان «معناداری نفس‌الامری» و «معناداری پنداری» تمایز قائل شد.

آنچه در بحث «معنای زندگی» بسیار اهمیت دارد این است که در چه صورتی زندگی انسان دارای ارزش واقعی و نفس‌الامری است؟ و در چه صورتی زندگی دارای ارزش واقعی و نفس‌الأمری نیست، اگرچه شخص زندگی خود را دارای معنا بداند؟ بحث در این زمینه صرفاً بحث از معنا و ارزشی ذهنی نیست، بلکه بحث در این است که ورای ذهنیت افراد، چه چیزی حقیقتاً برای انسان ارزشمند و دارای مطلوبیت واقعی است؟

در بحث «معنای زندگی»، هر دو معنای واقعی و پنداری محل بحث است. بهترین حالت آن است که حیات شخص دارای معنای واقعی باشد و خود نیز به آن علم داشته باشد. در این صورت، شخص به سعادت می‌رسد و خود نیز از این امر مطلع است. اما گاهی ممکن است یکی یا هیچ‌یک وجود نداشته باشد. اگر زندگی شخص معنای واقعی داشته باشد، اما به عللی خود از آن مطلع نباشد، اگر تا آخر عمر این حالت را حفظ کند، به سعادت می‌رسد؛ اما در زندگی دنیوی دچار رنج روحی فراوان خواهد بود. البته ممکن است این احساس بی‌معنایی موجب خودکشی و از بین رفتن معنای واقعی نیز بشود.

در مقابل، اگر زندگی فرد دارای معنای واقعی نباشد، اما معنای پنداری داشته باشد، او زندگی خود را معنادار می‌داند و از این نظر رنج روحی ندارد؛ اما ـ درواقع ـ به سعادت نمی‌رسد و دچار عذاب الهی خواهد شد. اما اگر زندگی فرد نه معنای واقعی داشته باشد و نه پنداری و به این امر نیز توجه داشته باشد، اگر در ادامه برای حیاتش معنایی نیابد، معمولاً به خودکشی و خاتمه دادن زندگی منجر خواهد شد. آنچه مقصود است تحلیل و تبیین معناداری و ارزشمندی واقعی زندگی است، گرچه معناداری ذهنی و پنداری نیز بالتبع محل بحث قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

مقصود از «معنای زندگی»، کارکرد زندگی نیست؛ زیرا مقصود از «معنای زندگی» معنایی است که زندگی انسان را از پوچی بیرون بیاورد و به زندگی او معنا ببخشد. صرف اینکه انسان در عالم تأثیر و کارکردی دارد، نمی‌تواند موجب معنا برای زندگی انسان شود. «معنای زندگی» هنگامی می‌تواند هدف زندگی باشد که مقصود از «هدف»، هدف شخص خاصی از زندگی خودش باشد که با ارزش ارتباطی وثیق دارد و ـ درواقع ـ به معنای «ارزش» است. «هدف» به معنای غایت و نقطه پایانی زندگی نیز از مقصود ما خارج است؛ زیرا نقطه نهایی زندگی به‌تنهایی نمی‌تواند معنابخش حیات در طول دوران زندگی باشد.

مقصود از مسئله «معنای زندگی»، «ارزش زندگی» است. ارزش نیز به معنای «کمال» است، اعم از کمال واقعی و یا کمال پنداری. رسیدن به کمال حقیقی انسان موجب می‌شود زندگی دارای معنای حقیقی باشد. همچنین اگر انسان امری را که موجب کمال حقیقی نیست کمال بپندارد و در مسیر رسیدن به آن باشد، زندگی خود را معنادار می‌شمرد؛ اما ـ درواقع ـ گرفتار جهل مرکب است و در حقیقت زندگی پوچ و بی‌معنایی خواهد داشت.

منابع

ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله، ۱۴۰۴ق، ***التعلیقات***، بیروت، مکتبة الاعلام الاسلامی.

بلندقامت پور، زهیر، ۱۳۹۳، ***علیت تحلیلی، چیستی، مبانی و نتایج***، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، قم، مؤسسهٔ آموزشی پژوهشی امام خمینی.

بیات، محمدرضا، ۱۳۹۰، ***دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی***، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

رازی، قطب‌الدین، ۱۳۸۴، ***تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الرسالة الشمسیة***، قم، بیدار.

سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۷۵، ***مجموعه مصنفات شیخ اشراق***، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ***الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة***، بیروت، دار احیاء الثراث.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۲۴ق، ***نهایة الحکمة***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۹، ***آموزش فلسفه***، چ دوم، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.

ملکیان، مصطفی، ۱۳۸۲، ***جزوه درسگفتار معنای زندگی***، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

می، رولو، ۱۳۹۶، ***انسان در جستجوی خویشتن***، ترجمهٔ سیدمهدی ثریا، تهران، دانژه.

نبویان، سیدمحمدمهدی، ۱۳۹۵، ***جستارهایی در فلسفه اسلامی***، قم، مجمع عالی حکمت اسلامی.

هوردین، ویلیام، بی‌تا، ***راهنمای الهیات پروتستان***، ترجمهٔ طاطه ووس میکائیلیان، بی‌جا، بی‌نا.

Nozick, Robert, 1981, ***Philosophical Explanations***, The Belknap press of Harvard University Press.